

او پیشند ما مسلمانان پناه ناکوم داد و از ترس کفار خلاص شدند
 بعضی گویند این معنی در حربنهاوند بوده است و در کوه نهاوند
 غاریست این آواز از غار بگوش ساریه رسید است اکنون از غار راجهت
 تبرک معظم موسی گذراند و من آنرا زیارت کرد و ای بر کعبه
 با عمر رضی الله عنه دعوی بود عجزاً او محکم فضا بیشتر زید ثوابت
 رفت و بحواب دعوی او پیام نمود و منصب خلافت ملتفت شد قوم
 بنی ثعلب در آداء زکوة امتناع می نمودند تغلیظ را زکوة از ایشان ^{عفت} منضا
 نشد تا دیگر از اعتبار باشد جهود از خبیر که بخدمت صلی الله علیه و سلم
 ایشان را بزرگری در خبیر گذاشته و بخط امیر المومنین علی گذرم الله
 وجهه شرط نامه داده بجزئی که از ایشان مشاهده کرد از خبیر اخراج کرد
 ایشان مرتضی علی سقاعت بردند قبول نشد باین سبب جهود از باغ علی
 باشد که با عمر نماز تراویح بجماعت گزارد ز او نهاد و در نفییت پز اسلام عاتق
 سعی مبدوله است و راستی آنک بسعی عمر اعلام اسلام باقصی مشرق برسد
 و اکثر ربع سگوز بوسل از منور گشت و اقطار آقا و از شرک
 و کفر و بدعت پاک شد و او از عدل و انصاف در جهان شایع
 و منتشر شد که ما لا یخار عمر را گفت جنانک در تو زیت خوانده آمد از
 عمرت بنه روزمانده است عمر جوزد ای خود زنجی دید تو در فحاه کرد
 و گفت صدینا بقضاء الله و قدن در هزار روز ابولوفه روزیهودی علام
 مغیره بن شعبه و بهولی غلام خالد ولید شکایت صاحبش پیش او آمد و گفت

خواجه ام از من خراج زیادت از حد نخواهد عمر گفت جندی نیتانند گفت
 هر روز چهار دریم پرسید چه پیشه میدانی جندی پیشه بر شمرد عمر گفت بد
 پیشه این قدر بسیار نیست گفت شنیدم که آشیای ثوابی ساخت می باید که
 جهت من کی بازی گفت جهت تو یکی بماند که در شرق و غرب باز
 گویند عمر با اصحاب گفت مرا و مد که کثرتی بدید گفتند جو زنجین است
 بدفع اوقیام نماند پیش از قتل قصاص نباشد ابو لولو فرصت نگاه داشت
 در اواخر ذی الحجه هجرت و عشرت بوقت صبح اورا سینه زخم زد بدان در
 گذشت ابو لولو یازده کس دیگر را زخم زد از آن مردند و مردان بخوابند
 سپری بر ابو لولو زد پغتا زد بگری بگارد کلوش برید و بگشت عمر خطاب
 عبدالرحمن عوف را گفت تا مردم را امامت کرد پس صحابه را جمع آورد و گفت
 قتل من شما فرمود بد همه گفتند و سوگند خوردند که ما را از این خبر نیست
 گفت الحمد لله که من غیر از امت نیستیم و بدست جهودی و کبری هلاک شدم
 و نضد بر لولو و هرگز از دست چون او را جراحت رسید سخن کعب الاحبار
 یاد آمدش و گفت **وكان امر الله قدرا مقدورا** و از قاضی
 رضی الله عنهما اجازت خوات و وصیت کرد تا بعد از وفاتش نیز اجازت
 خواستند و او را در بهلولی ابو بکر صدیق پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 در کردند کار خلافت در شورافتاد و گفت پیغمبر که در زندگی و
 مردگی عهد خلافت بر من نباشد و این سخن کس عثمان عفان و علی مرتضی
 و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمن عوف را معین کرد که شایسته

خِلَافَتَ اَنْدَا دَر هَر يَكِ حَيْزِي يَمِينِمْ كَيْ بَدَانِ سَبَبِ تَقْوِيصِ مَضَلُونِ
 نَبِي كَمِ عُمَارِ خَوِيشَا وَنَدِ دُوسْتِ پَايِ بَكْرِدَنْشِ وَرُكْتَدِ وَ قَلِي مُسْرَاحِ
 دُوسْتِ وَ خِلَافَتِ رَاجِدِي بَايِدِ وَ طَلِيحِهْ مَنَلَمَ اَسْتِ وَ خِلَافَتِ رَا حَافِظَتِ
 مَالِ بَايِدِ وَ زُيُورِ عَوَامِ نَدِ خُوِيَتِ خِلَافَتِ رَا رُفُو بَايِدِ وَ مَدَارِ اَوْ سَعَدِ وَ قَامِ
 مَكْرُوكِي دَارِدِ وَ خِلَافَتِ رَا نَشَايِدِ وَ عِنْدِ الرَّحْمَنِ عَوْفِ خُوِيَتِ دَارِ اَسْتِ
 وَ دَرِ خِلَافَتِ اَز حَرْبِ وَ زَخْمِ نَا كَرِي بِي اَسْتِ اَمَّا اَكْرَابُ عَيْدِ جِرَاحِ يَأْسَا لِمِ زَيْدِ
 بُو دَنْدِي بَدِي شَانِ دَا دِي وَ اَبُو طَلِيحِهْ وَ زَيْدِ زِي سَهْلِ اَنْصَارِي رَا اَبَا بَجَاهِ سُرْ هَنَّا كِ
 مَعِيْنَ كَرْدِ وَ كَفْتِ تَأْسَهْ رُو ز اِيْنَ جَهَاتِ رَا مَهْلَتِ اَكْرُو ز جِهَاتِ اَرَمِ يَكِي
 خِلَافَتِ مَعِيْنَ نَكْرَدِهْ بَا شَدِهْمَهْ رَا نِيَا سَتَكِرِ وَ تَا خَلِيْفَهْ تَعْيِيْنَ كَنْدِ صَبِيحِ
 سَلْمَانِ رَا اِمَامَتِ كَنْدِ مَدِ خِلَافَتِ عُمِ خِطَابِ دُو اَز دِهْ سَالِ وَ شَرْ مَاهِ وَ هَفْتِ رُو ز
 بُو دِ عُمَرُ شَرْ بَجَاهِ وَ بَجِ سَالِ دَر مَدَتِ خِلَافَتِ دِهْ حَجَّ كَرْدِ اَوْ رَا شَرْ بِي سُرِ بُو دِ اَوَّلِ عَبْدِ اَللّٰهِ
 وَ حَقِصَهْ حَرَمِ رَسُوْلِ هَمْرَا نَدَا دِ اَوْ بَا بَدِي هَمِ بَكُو دِي كِي سَلْمَانِ شُدَنْدِ وَ تَا نِ مَا رِ عَبْدِ الْمَلِكِ
 مَرْوَانَ دَر جِيُو قِ بُو دِ يَمِيْنِ كِهْ دَر مَكْدَشْتِ هَشْتَا دُو جِهَاتِ سَالِ عُمَرُ دَا شْتِ وَ دُو
 زَيْدِ اَز اَمِ كَلْتُو مَرِ اسْتِ بِنْتِ فَا طِمَهْ بِنْتِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِيْنَ زَيْدِ اَدْرُ كُو فِ بَعْلِي طِي
 بَكَشْتَنْدِ وَ مَادِرِ شَرْ هَمَانِ لِحْظَهْ دَر مَكْدَشْتِ جَنَانَكِهْ وَ اَرِيْثِ وَ مَوْرِثِ مَعْلُوْمِ نَكَشْتِ شِيُو
 عِبْدِ اَللّٰهِ بَعْدِ زَيْدِ رِي سَا رَفُو حِ كَرْدِ رُو زِ حَرْبِ صَفِيْنِ بِرِ طَرَفِ مَعَاوِيَهْ بُو دِ هَمْرَا خَا كَشْتِهْ
 شُدِ جِهَاتِ اَرَمِ عَا صِمِ فَا ضِلِ وَ خِيْرِ بُو دِ دَر سَنَهْ سَبْعِيْنَ مَوْ سِيْ وَ عَمِ مَخْبِرِ اَوْ رَا وَ زَيْدِ اَرِ بِيَا رِ
 بُو دِ نَدِ سَبِيْشِ نِهَانِدِ شَشْمِ اَبُو شِيْحِهْ عِبْدِ الرَّحْمَنِ نَدِ رِشْرِ اَوْ رَا دَر حِطِّ خَمْرِ خُوْرْدِ نَكَشْتِ
 حِدِّ تَمَامِ شُدِهْ بُو دِ عِبْدِ اَز مَوْتِ نَمَهْ حَذِيْرِدِ اَوَّلِ كِي كِهْ اَوْ رَا اَمِيْرِ اَلْمُؤْمِنِيْنَ خُوَانِدَنْدِ عُمَرُ

درم که بیان کرده و در بیان این

رضو الله عنه بود جهش آنکه ابو بکر رضی الله عنه را خلیفه رسول الله خواند
و او را اول خلیفه رسول الله مغیره بن شعبه گفت هر و را یام در از شود ما مو منانیم
و او امیر ما او را امیر المؤمنین خوانیم مرتضی علی بن ابی طالب علیه السلام گفت و عبد الرحمن
بن خلف خزاعی و زید بن ثابت در مدینه و شرح زحارت در کوفه و قیس بن
ای العاص شیبی و کعب بن شیبی را قاصی او بودند و رافع بن مویع عمر حاجش بود
اول کسی که دره داشت او بود سکونید جوزعم خطاب را خاک سیزده

از هوا آوازی شنیدند که این آیات مجراندند **یهدنا**

لَیْلِكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَزْكَارًا یَا كَا فَتَدَاوَسُوا هَلْ كَرَمًا فَمَادَمَ الْعَهْدِ
و ادبیت الدنبا و ادب خیرها و قد علمنا مزیك ان یوم من مبالوعد
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه و هو اصل فیله بن امیه بن عبد الشمن بن عبد مناف ششم است از عبد
مناف و پیغمبر علیه الصلو و السلام بخمد بود و هفت سال از مهتر مادر او
ارضی بختر چنانچه رسول علیه الصلو و السلم بود و جوزعم خطاب کار خلافت
بشوری انداخت عبد الرحمن عوف خود را از خلافت پرور افکند عثمان علی را گفت
تو نیز خود را پرور افکن مبادا شود هند و از کار عاری باشی علی شنید عبد الرحمن علی
را گفت بر تو بیعت کنم متابعت کلام الله و رسول و سیرت شیخین عمر و عاصر کید
کرد تا علی بیعت شیخین نداد و گفت با جهاد خود قبول کنم عبد الرحمن همین
عز عثمان گفت عمر و عاصر او را ترغیب کرد تا قبول کرد و عبد الرحمن از با علی
رجوع کرد همان جواب داد گفت بیعت کنم عثمان را علی گفت جا را الله لنا وله

کار بر عثمان قرار گرفت و کلمه سیرت شیخین بر علی پوشیده
 شد چه جو ز عثمان در بعضی امور با جتهاد و دای خود کار کرد او را گفتند
 از سیرت شیخین چرا بجا و می کنی گفت نمی کنم ایشان با جتهاد و دای
 خود کردند من نیز همان می کنم همان سیرت شیخین باشد در حالات
 وفات عمر بن الخطاب عبدالله عمر که از تبعی هاشم بود نسبت جو ز عمر گفته
 بود بنی هاشم خوانند هر مرزا اهوازی را بنحون عمر رضی الله عنه قصه ای گفتند
 عمر و عاصم گفت در جهنم او ان شایع کرد که خلیفه وقت را بکشند و سلطان
 بسیرت کنند موجب نکست اسلام باشد عثمان رضی الله عنه خون هر مرزا
 از بیت المال بداد و حکم کرد که کارگان عمر برقرار بر هر کار باشد تا یکسال
 هیچکس را معزول نکند جو ز خلافت بر او قرار گرفت خویشاوند خود را بکارها
 نامزد کرد و با مارت ولایات فرستاد دختر آمد که تو مرا شکند زیت
 مرند شدند عمر و عاصم را مصر فرستادند داد و آنچه فرستاد عمر و عاصم آن
 ولایت را رام کرد و با سلام آورد عثمان عقیان برادر مادری خود و لید بن
 عبته را بر عراق فرستاد و در بایجان امیر کرد و او جماعتی که نافرمانی میکردند در
 طاعت آورد و سلمان ربيعة با هلی را بجنک ولایت داد من فرستاد و او از بجا
 خواسته بی شمار آورد چون خبر وفات عمر مرزور شد قیصر لشکر بام
 فرستاد بجنک بموی عثمان عقیان عبدالله ابی حرج و عبدالله زبیر امیدد
 فرستاد چون زبیر بهم رسیدند و حد روز جنک معین شد عبدالله ابی
 با عبدالله زبیر گفت لشکر روم و قرنک بسیار است و سپاه سلمات

آنک برایشان نسیب که مظهر توانند در پوزیکه هنوز و عد
 حرب نرسیده بود تو بالشکر کشی و منظر باش چون آواز تکبیر
 بشنوی بالشکر روم و فرنگ ز نامن باشی سوار بر شتر سولات
 بروی کرد باد ساها نوا هلاک توانم کرد چه خبر یافتی که از لشکر
 جدا شد و در سایه باز از پرتا و نر باد و مطربه نشسته عبدالله ابی سرج
 منع شد و عبدالله ز پیر یونم رسل رفت لشکر روم و فرنگ
 راهش باز دادند چون نزدیک باد شاه رسیدن سی مرد را گفت شما میان
 من و لشکر روم و فرنگ بایستد تا بحال مز واقف نشوید و اگر
 قصد من کنید شما ز ما زایشان را موقوف دارید تا من کار کنم
 و اسب بتاخت قیصر دانست که او شرح جنگ دارد خواست که سوار
 شود و بگریزد عبدالله ز پیر میان او و اسپر درآمد و نیمی چنان زد که دستش
 از دست پنداخت کنگرگان خود را بر او انداختند هر سینه را بر خمر
 بیغ بگت و تکبیر گفت آن سی سوار آواز تکبیر بلند کردند عبدالله
 ابی سرج بالشکر درآمد و لشکر روم و فرنگ بهم در شکستند
 قریب ده هزار آدمی بیغ آمد و جنین لشکری عظیم اند لاوری عبدالله
 ز پر شکته شد و از شهرهای روم جندی در تصرف سلیمان آمد
 همگانه ابی سرج باندلس رفت و آن ولایت را محاصره کرد و زکوة
 بسند در سنه شصت و عشرين عثمان عفان سرای جند در حوالی مکه
 بخزید و اضافه مجد کرد تا بزرگ شود در سنه ثمان و عشرين خبر

آمد که خراسانیان نافرمانی میکنند سعید بن عاص فرستاد
 تا ایشان را رام کرده در بربن سال در میان مسلمانان در قراءت قرآن
 اختلافتی عظیم بدید شد چنانکه هر قومی دیگری را کافر میخواند
 امیرالمؤمنین عثمان قرآن برین صورت که اکنون در مصحفهاست طور
 در سنه تسع و عشرين جمع کرد و دیگر کتبها را بسوخت در سنه نلثین
 انکشتن پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دست عثمان در جاه اربش
 افتاد چنانکه جستند یافتند و هر درین سال معاویه در قضطین
 غزا کرد در سنه اثنی و ثلثین از روم لشکر بجنگ مسلمانان آمدند
 در دریا ابی عبدالله شرح و مسلمانان حرب کردند و عبدالله و مسلمانان
 مظفر شدند عبدالله بن سبا یهودی در عهد عمر رضی الله عنه مسلمان
 شدن بود اما بجهت آن حقد یهودی در دلش بود میخواست که در کارد
 و اسلام شوزی و فتنه انگیزد صلوات عمری مانع فکر و اندیشه
 او بود دستش نداد و در عهد عثمان فتنه انداخت و روشهای عثمان
 که خلاف شیخین بود بهانه ساخت و مسلمانان را از اید در خاطر
 مردم مصور کرد ایندکه خروج بر عثمان عیانست کوهی از مصر
 و بعضی از بصره و جمعی از کوفه لشخرا و فریفته شدند و یکدیگر بر اسلالت
 نوشتند تا فتنه بالا گرفت مصریان پیش امیرالمؤمنین علی تردد میکردند
 و بصریان پیش زبیر عوام و کوفیان پیش طلحه بن عبید الله و نصیحت
 اکابر پیش ایشان مفید نمی شد آن جماعت با هم قرار دادند که عثمان

الزام کنند تا خود را خلع کند و الا بکشد بقونای عام بر عینک
 خروج کردند و محمد بن سید صدیق و مالک اشتر و عدی بن حاتم طای
 و عثمان بن یاسر و کنانه بن اشقری و سواد بن جبران مصری و عبدالله
 بن یونس و عمر بن شیبان و التمان منفوش شدند و عثمان عفان جنتها
 گرفتند اول آنکه رسول علیه الصلوة والسلام قایوکر و عیسر
 در عرفات نماز قصر کردند و عثمان نماز تمام کرد جواب داد که چون
 کار دین بزرگ شد و بخلایق شرق و غرب با سلام در آمدند و در عرفان
 جمع می شدند اگر نماز تمام نکردی کوهی و کایت دور تصور کردند
 که نماز جنان می ناید کرد و سبقت قصر نداشتند ندی دوم آنکه
 رسول علیه الصلوة والسلام و یحیی بن رضوانا ابو ذر غفاری
 را مکرم داشتند بیست نازع که او را بر سر کفن بیت مال الله
 و بیت المسلمین در شام با یغوی بود و گفت بیت مال الله بدان سب
 میگوئی تا بدل خود خرج کنی و جواب در عرصات با خدا باید گفت و بدان
 سبت بخشده از شام بمدینه آمد عثمان او را از مدینه براند و در دپهی
 خراب مقام کرد عثمان جواب داد که ابو ذر در روی من سخنان درشت
 گفت او را از مدینه دور کردم تا مبادا بحیزی سیرایت کند که در اسلام
 خلی ظاهر شود و سووم آنکه زکوة خداوندان مال بکند آنچه
 تا بدل خودی دادید جواب داد که عمال مال تلف می کردند و مطالبت
 از باکراه و اجناری کتیبند و منعدری شد در دست متمولان

بیک داشته تا خود جل پیت المال کنند و از ایشان توان سیدان
 چهارم آنکه حکم بن العاص و مروان بن الحکم را رسول علیه السلام
 بیب بقایه که در ایشان دانستند بنده پرور کرده بود و او تا بن
 آورد جواب داد که در وقت مرض رسول علیه السلام اردو اجازت خواستم
 تا ایشان را بجان فرمود این سخن ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند که گواه دیگر
 خواستند بنود چون خلافت عمر رسید و علم من بدان اجازت محیط بود
 با جان رسول علیه الصلوٰة و السلام ایشان را باز آوردند و بخدمت آنکه عطا
 بر بنی امیه زیادت کرد و معاش ایشان فراخ کرد ایند جواب داد که من کافر
 علوم است که حق تعالی مرا مال و ثروت داد است و من بیوسته صلت
 و حسن رعایت کرده ام اکنون که عمر با خیر رسیدن از بن سیرت بستند
 چگونه تجاوز کرده ام و الله که از بیت المال هیچ بایشان نداده و مر
 و خاصه خود داده ام ششم آنکه سعیه چند از قرآن پیاض کرد و باقی
 نسخها را بسوخت جواب داد که از اطراف بنی فرسند که در روایات
 قرآن اختلاف است خواستم که بدین واسطه در اسلام فتنه افتد آنرا
 جامع ساختم و نسخهای مبتدیسو حتم تا زبان طاعنان در دین
 دراز نشود هفتم آنکه ابو بکر حرمت رسول را بیک در چهار مرتبه فرود آمد
 و عمر خطاب حرمت ابو بکر را بیک در وجه از او فرود آمد عمر رضی الله عنه
 با جای رسول رفت جواب داد که اگر این قاعده را سمر د است می تند ریخ خطبات
 در جاهن با شیور رفتن و خطبه خواندن هشتم آنکه حجاب را و بواب را

خوردن

بردنشاند جواب داد که کار دولت دین بزرگ شد جهت دفع
 فرصت بددیشان عافیت جاز خود کردم بهم آنکه چهار پاناب
 مردم را از کینه عجز ای بقیع منع کردی جواب داد که جهت چهار پاناب
 بیت المال مرا عانت کردم تا ایشانرا ملت باشد و تلف شوند هم آنکه
 انکشتی رسول علیه السلام کردی جواب داد که حضور صحابه
 در جاه اریش افتاد چند آنک جسم نیافتند و از آن شرف محروم ماندند
 جوز عثمان رضی الله عنه هر یک را جواب بیدار گفت بشعی مرتضی علی
 آن فتنه فرو نشینت و غوغا باز گشت جماعتی مصریان در راه غلام
 عثمان دیدند با نامه صخط مروا حکم و نشان عثمان رضی الله عنه تحاکم
 مصر قبیل ایشان باز گشتند و غوغا غلو گرفت بر سر او رفتند و جهل روز
 او را در خانه محصور کردند و آب و نان بخانه او نمی گذاشتند و عثمان
 مدارا میکرد تا بر تبه گفت هر که از غلامان منست سلاح پندارد و جنگ
 نکند از مال مر از دست عاقبت ده خانه بشو خندود در رفتند در نامن
 عشر ذی الحجه تنه خمر و ثلث او را شهید کردند قرآن میخواند تا خوش صحیفه
 جکید بر آیت فیکفیک هم الله و درین معنی از رسول علیه الصلو
 و السلام روایت قال با عثمان تغنل و انت تغراء القرآن سورة البقره بقطره
 قطره بزدمک علی سیکفیک هم الله قائل و بز و ای حبله بن الایمه
 البصری و بز و ای کائناتن بشروا بز اولین فتنه ائت که در اسلام رفت چون
 شهید شد هشتاد و یک ساله بود او را به پای مزبله کشیدند بنی امیه از مرتضی

علی اجازة خواستند تا شب او را در بقیع دفن کردند مدت
 خلافتش یازده سال و یازده ماه و یازده روز بود او را یازده لبر بود
 اول عمر و وزیر کبیر زین الدین او بود بمی در کشت دوم عبدالله اکبر
 سوم عبدالله اصغر زرقیه بنت رسول الله او را در شش سالگی خردی
 منقار در چشم زد و بدان در کشت چهارم امان و ابو حلیه شست
 در حرب جمل و با عاتق بود بخم خالد که مصعب خور عثمان بران بخت
 شد در دست او و فرزندان او دشم سقیه از قبل معویه حاکم خراسان
 بود هم اجمالت شد هفتم عمر هشتم ولید نهم جابر دهم مغیره
 یازدهم عبدالله بطلان نایب امیه امیر المومنین علی را بخور عثمان
 شهم کرد تا او کشت در میان رکن و مقام نگاه سو کند خورم که
 عثمان را من کشته و نفرمودم و بدیشان هر دستان نیستیم لیکن
 کشتند کان او بر من غلبه کردند و سخن من بر نمی کنند عثمان
 رضی الله عنه در خلافت دو حج کرد آخرین سنه از بع و ثلاثین کاتب مروان
 حکم و قاضی کتب بن نور و عثمان بن قیس و حاجب جبران مولی و وصایب
 شرط عبدالله بن معقل ثبیبی امیر المومنین علی بن ابی طالب که در اندوه
 نمازش فاطمه بنت اسد بن هاشم و ولادتش یک کعبه در ثانی جمادی
 الاخر سنه ثلثین عام الفل موافق سنه اثنی و عشرين و تسعمات
 انه کندی سبب ولادت او کعبه انکه مادرش زیارت در رفت
 او را در جمل پیدا شد خروج مستعد بود علی را هم اینجا برادر یازده سالگی

پیش از بلوغ مسلمان شد بعد از قتل عثمان مسلمانان خواستند که بدو بیعت
 کنند مغیره بن شعبه گفت صبر کنید تا بدانیتم که طالب خوز عثمان کیت
 آن روز موقوف شد دیگر روز پیش علی آمد و گفت ندیدم و شین خطاب بود در
 بیادرت باید نمود عبدالله عباس علی را رضی الله عنه گفت در شصت
 کرد و امر روز خیانت کرد در نایع عشر ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین بسعی
 مالک استر خلافت بر علی مقرر شد و اول کسی که از بیعت خواستند
 طلحه بود انا کرد مالک علی را گفت بفرمای که کردنم نرم طلحه از بیعت
 و تر بیعت کرد و دست او شل بود زیرا که از گفتن این خلافت منزله
 باشد بجهت آنکه دست ناقص اول بیعت کرد جو خلافت بنشست او را بیعت
 کردند تا کار در ان عثمان خصیص معاویه را معزول کند تا کار بر او قرار گیرد
 بهمانه حضرت خواند و اجازت مراجعت دهد علی رضی الله عنه گفت و ما
 گفت محمد المصلیب عضدا تا این واسطه فتنه بدید آید از اطراف امر سرگشی آغاز
 کردند عمر و عاص در وقت فتنه عثمان با ائله شام گریخته بودند روز بر سر راه
 رفت و بر سبیل تقال خبر رسیدی یکدیگر از مردی برینید گفت محصور عمر و گفت
 عثمان محصور است دوم روز برینید گفت حرب عمر و گفت با عثمان در حرب
 سوم روز برینید گفت مقتول عمر و بزد گفت قتل الرجل بران مرد حال پرسید
 گفت جناتک تو خواهی عثمان را کشند و علی خلافت نشست عمر و عاص با بیان
 در بزرگ ارشورت کرد یکی گفت تو از صحابه رسولی پیغمبر علیه الصلو
 والسلام ترا معزز داشتی هرگز که خلیفه او شود با تو اکر ام کند بسرد دیگر گفت

ین رکیک است ما را بر یکی از اهل خلافت حقو نایب باند کرد ما
 پیش او محترماً باشیم و ما را از علی هیچ نکنا بد و از معویه آب رو فراید
 عمرو عاص این رای بسندیده داشت و پیش معاویه رفت و او را خواستن
 خود عثمان بر آن بخت تا از علی طلب خوز عثمان کرد گفت قاتلان عثمان
 با تواند اشان را بماده طلحه و زبیر عوام و مروان بن حکم و عبد الله بن ابی سفيان
 علی بکه رفتند درین حال عائشه بخج رفته بود او را بفریفتند و نه نصره بریدند
 اشان را با حاکم بصره عثمان بن حنیف که از فضل مرتضی علی خا کر بود خنک انفا
 فناد عبد از فضل بسیار شربتند و دود بصره متماکن شدند مرتضی علی بجهت
 جنک ایشان از کوفیان مدد خواست ابو موسی اشعری اشان را مدد کرد
 علی منع کرد و بر طلب خوز عثمان تحریر نمود مرتضی علی بس خود را احسن
 باسند عاب کوفیان فرستاد و کوفیان بمدد او شدند و بصره رفتند میان علی
 و عائشه و طلحه و زبیر صلح خواست و قرار رفت بر آنکه هر کس که در خون
 عثمان شاموشده باشد علی ایشان را پار د مالک اشتر و عدی حاتم و جمعی که
 نسبت قتل عثمان بدیشان میکردند مکر کردند تا جنک قاتل کنند و طلحه
 و زبیر در آن جنک کشته شدند و هر هودج عائشه ترسار انداختند هر بیت
 بر طرف لشکر عائشه افتاد و لشکر علی مظفر شدند درین حرب نزد
 هشت هزار و برایت هفت هزار سوار شامک کشته شدند و کوفیان از
 لشکر علی باقی از لشکر عائشه از جمله هفتاد گز که مهاشر عائشه
 نگاه میداشتند عائشه برادرش محمد بن ابی بکر نکوهش کرد و گفت لایق

تغلبت

مِنَ الثَّمَنِ فِيهِ الْكُلُّ تَمَكَّتِ بَخْلَتِ وَلَوْ عَشْتُ تَقِيلَتِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ
 عَائِشَةُ رَأْبَانَانِ أَكْبَرُ بَصَرَهُ بِمَدِينَةٍ فَرَسَاذُ وَأَمَارَتُ بَصَرَهُ بِعَبْدِ اللَّهِ عِبَّانِ
 كَادَ وَخُودُ بَكُوفُهُ رَفَّتْ وَدَارُ الْمُلْكِ سَاخَتْ سَعْدُ قَاصِرٌ وَعَبْدُ اللَّهِ عُمَرُ
 قَاسِمَةُ بَزْبُودٌ وَاحْتَفَ بِنُ قَيْسِرُ دُونَ حَرْبٍ مَوَافَقَتِ طَرْفِي نَكَرْدُ مَرْضَى
 عَلِيٌّ بِأَبْنِ هَزَارٍ مَرْدُ بَحْنِكَ بِعَاوِيَةَ عَزَمَ شَامُ كَرْدُ وَمَعَاوِيَةَ بِأَصْدُ وَيَسْتُ هَزَارُ
 بِرَأْبِ مَدِينَةٍ مَوْصِيٌّ كَمَا أَنْزَلَ صَفِيحُ خَوَانِدُ دَرْدِي حَجَّةً حَجَّةً سِتُّ وَثَلَاثِينَ هَجْرِيَّةً
 عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَخَاوَاتُ كَمَا بَصِيحَتُ وَيُنَادُوا رَأْبَانَ بَحْنِكَ بَارْدُ رَدُ حَبِّ
 دِيَتِ دَرْدِلِ مَعُوِيَةَ بِخَانِ حَايِ كَرْتَهُ بُوْدُ كَمَا مَوَاعِظُ وَنَصَائِحُ زَائِلِ كَشِي كَارِ بَحَارُ
 دَرَسِيدُ أَرْطُفُ لَشَكْرُ بَهْفَتِ بَحْنُ كَرْدُ بَهْفَتَهُ هَرْدُ رُوْزِ قُوْمِي بَحْنِكَ
 كَرْدُ نَدَامَاهُ دِي حَجَّةً تَمَامُ شُدُّ دَرْمَاهُ مُحْرَمُ دَسْتُ أَنْجَنِكَ بَارْدُ أَشْنَدُ عَلِيٌّ سِجْوَا
 بِأَبْلِخِ أَنْخَامُ مَيْسَرُ شُدُّ وَأَرْطُفُ عَلِيٌّ سَيْتُ وَبِحَبْرُ أَرَادِي شَهِيدُ شُدُّ أَنْجُمُهُ
 سَيْتُ وَبِحَبْرُ صَحَابَهُ بَدِي بُوْدُ وَأَرْطُفُ مَعَاوِيَةَ جِهْلُ وَبِحَبْرُ أَرَكُشَةُ شُدُّ وَبِشَرُ
 رُوْزِهَا ظَفَرُ لَشَكْرُ عَلِيٌّ بُوْدُ أَهْلُ شَامُ شُهُزُ مَوْخَا شُدُّ عَمْرُ وَعَا صِرْحَلُ كَرْدُ
 وَمَصْحَى فَهَا بَرُ شَرِيحَا كَرْدُ نَدُ وَنَادُ رَدَادُ نَكْهَةُ مَا سَخَرُ بَاشَا أَنْكَابُ
 خَدَايِ بِسِكُوْمِي سِيَاهُ عَلِيٌّ دَرِي مَكْرُ أَنْجَنِكَ سِتُّ شُدُّ مَرْجَبُ دَامِيْرُ
 عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِي كُنْتُ مَكْرُتُ فَا نَدُ بُوْدُ بَرْدُ وَكُرُ فَرَارُ فَا نَدُ كَحَا كَرُ بَاشُنْدُ
 وَآيَةُ أَحْيَا رَكُنْدُ أَرْطُفُ مَعُوِيَةَ عَمْرُ وَعَا صِرْحَلُ شُدُّ وَأَرْطُفُ
 عَلِيٌّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ عِبَّانُ شَامِيَارُ رَاضِي لَشُدُّ وَكُشْنُدُ بَرِ عَمْرُ زَا دَهُ لَسْتُ
 بِفَدَا بَسْتُ كَرْدُ بِرَأْبِ مَوْسِيٍّ اشْعَرِيٍّ انْفِاقُ فَمَا دُجُورًا وَحَاضِرُ بُوْدُ تَأْمَدْتُ

در این کتاب
 در بیان این که
 در بیان این که
 در بیان این که

هشتم

هشت ماه و عن حکیم مقتدر شد و از همدگر برکشند علی کوفه
 رفت و معاویه بشام جوز و عده منقض شد عمر و عاص و ابوموسی اشعری
 بدو مه الجندل حاضر شدند و از هر طرف چهار صد در جهت اقامت
 شهادت بردند و عاص و ابوموسی اشعری مکر کرد و گفت صلاح در آنست که
 هر دو را از خلافت معزول کنیم و تالی اختیار کنیم همچنانکه عمر خطاب فرمود
 ابوموسی دم او بخورد و بواسطه کبرش و علی ابوموسی اشعری اول خطبه کرد و نسیه
 بانگشری کرده علی را از خلافت معزول کرد و عمر و عاص همچنان نسیه بانگشری
 کرده خلافت بر معاویه مقرر داشت بعد از آن فتنه قائم شد چون ابن خبیر بعلی
 رسید بعد از نماز برین بیخ کس معاویه و عمر و عاص ابوعور سلیمان بن خالد
 ضحاک قیس لعنت کردی چون معاویه به نیشد او نیز بعد از نماز برین بیخ کس مرصی علی
 حسن و حسین و مالک اشتر و عبدالله بن عمار لعنت کردی و مدت شصت سال
 لعنتی کردند تا عمر عبدالعزیز رفع کرد مرصی علی قیس بن سعد عاده را اما
 مصر فرستاد و او در مصر متمکن شد و معاویه از او اندیشاک بود که اگر علی ازین
 روی قیس از آن روی بر جنک او لشکر کند او در میان تلف شود
 مکر کرد و آواز بدوشی با قیس منتشر کرد ایند چون ابن خبیر بعلی رسید بر فو
 قیس را از مصر معزول کرد و محمد بن ابوبکر صدیق داد محمد ابونکر را در مصر کار
 سمش می شد مرصی علی بمده او مالک اشتر فرستاد معاویه جمع را بفرست
 مالک را در راه زهر دادند و عمر و عاص تا با امارت مصر فرستاد او با محمد بن
 جنک کرد و محمد بن ابونکر را منهدم کرد و در خرابه لشکر عمر و عاص

وَرَبِّكُنْتُمْ وَدَرِشَكُم شُرَى مُرْدَه نِهَادَنْدُ و بَسُو خُنْدند و بدین سبب
 شِكْسَنَكِي عَظِيم بكار امیر المومنین علی را یافت در عراق بعضی از شعبه
 علی جهت نصه حکمین بدو خدوچ کردند ایشانرا خواریج خواندند علی در
 نهر وان تا ایشان جنگ کرد پیشتر خواریج از کشته شدند معاویه
 میخواست که معلوم کند که کار او با مرتضی علی بجا خواهد رسید و
 میدانست که غیر از علی مرتضی الله عنه معلوم نتواند کرد چند کس را پسر
 از شام بکوفه فرستاد و او را از مرگ خود در افکند چون خبر بمبلی رسانیدند
 باور می کرد چون آوان متواتر شد علی رضی الله عنه گفت کیف بموت
 معاویه و آن شخصت هذو عن هذو و اشاره بسویش خود کرد چون معاویه
 برین واقف شد با میدی تمام طلب خلافت کرد و روزی روزگار بر او قوه میکرد
 تا در شنه تسع و ثلثین در عراق شروع کرد و دیار بکر و انبار در تصرف آورد
 و پیشتر عرب بادیه مطیع کرد و مردم عراق را از حج بازداشت و مکه
 و مدینه و حجاز بگرفت مرتضی علی شکر فرستاد و مکه و مدینه را
 از تصرف کان معاویه پرور آورد و خواستند که بران صلح کنند که عراق
 و این حدود علی را بود و شام و آن حدود معاویه را اما میسر نشد از خواریج
 عبد الرحمن بن بلم علیه لعابن الله زنی فطام نام داشت میداشت و پسر و برادر
 زن در جنگ خوارج نهر وان بر دست سپاه مرتضی علی رضی الله عنه کشته
 شد بودند عبد الرحمن آن زن را خواستاری کرد زن گفت اگر علی را
 بکسی من روز نوسوم عبد الرحمن ملجم یا و زطلید با مبارک بن عدال

و عبد الله و عمر و بن بكر تمی انفاق کرد تا علی و معاویه و عمرو و عاص
 بکنند قرار بر ورادینه هفدهم ماه رمضان سنه اربعین نهادند
 مبارك بدمشورفت و معاویه را بر سر زخم زد اما دوا بدین بر شد و عمرو
 بن بكر هم رفت و عاص را آن شب قتل بود سهل عامر و ابان
 فرستاده بود او را بگشت عبد الرحمن بن عوف صبح در مسجد کوفه
 علی را بر فرق زخم زد بششیر زهر آید داده کار کرد آمد علی گفت
 فزت ورب الكعبه و پیوسته گفتی نخصبین هن هذه یعنی سر
 اورنگ کتد ریش اوست بخون او علی رضی الله عنه دو روز نرفت
 و در نوزدهم رمضان بجوار حق بیعت حسن و حسین او را
 بموجب وصیت بر شتری مشر و از کردند شتر بیعت تا آنجا که اکنون
 شهادت فرود آمد او را هم آنجا دفن کردند در زمان بنی امیه
 کورا و نابدید کردند و هدور الرشید بدید کرد و عضدالدوله
 دیلم عمارات عالی ساخت چنانکه اکنون هست مدت عمر قاضی علی
 شصت و نه سال مدت خلافتش چهار سال و نه ماه او را بر و ابی
 سنی و خ فرزند و بر و ابی سنی و بد و جها رده بسره و هشده دخنرا ما یازده
 بسره انام یافته ام و نسل ازین پنج مانده اول حسرت دوم حسین و شرح حال
 هر یک علی حد خواهد آمد سوم محمد حقیقه مادر شخوله از بنی حنیفه
 او را بدین سبب حقیقه خوانند از عبد الله زین مهنرم بطان رفت و آنجا
 فرماز یافت در سنه احدی و ثمانین شصت و پنج سال عمر داشت چهارم

مت

کوشه

عتاسند در کربلا حسین شهید شده بجم عمر مادری از زینب ثعلبه
 بود و از زینب ثعلبه نسل بود اول محسن از فاطمه بطریق نماند و مر
 عبدالله مختار ثقفی در حربه مصعب بن زینب او را بکشت سوم عثمان
 چهارم عبدالله اصفند بجم جعفر هاشمی با حسین در کربلا کشته
 شدند ششم یحیی مادرش اسماء بنت عمیس بود او با محمد ابوبکر صدیق
 برادر مادری بود و از دختران شیخه زانام یافته امرا م کلثوم و زینب
 از فاطمه بنت رسول الله صل الله علیه و سلم ام کلثوم را بامر خطاب
 داده بود زینب بر عمر از او متولد شد بعد از آن او را بعون بن جعفر داد
 بعد از عون محمد بن جعفر او را بخواست و دختری از او پیشینه نام متولد
 شد بعد از محمد بن جعفر عبدالله بن جعفر او را بخواست اما زینب عبدالله
 بن جعفر او را بخواست و در خانه او وفات کرد علی بن عبدالله و
 عون بن عبدالله از او متولد شدند و جعفر از دعوی سیادت از آنجا
 میکنند بعد از او محمد بن جعفر طیار و بعد از او برادرش محمد بن
 جعفر طیار و زینب را عبدالله بن جعفر طیار و جعفر بن خود را که
 سیدی تبارند نسبت با زینب و ام کلثوم بنات فاطمه بنت رسول الله
 گویند ۳ رمله عم ام الحسن و ام کلثوم صفری و زینب صفری آحماه و بیومه
 و حدیجه ام الکرام آنفیه ۱۲ ام سلمه ۳ امامه از امتهات مختلف
 کلمات امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بی شمارست تبرک را
 این کلمات ایراد کردم فرض الله تعالی الایمان تطهیرا من الشریک

وَالصَّلَاةُ تَزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةُ تَسِيبًا لِلرِّزْقِ وَالصَّيَّامُ
 ابْتِلَاءٌ لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ وَالْحَجُّ تَقْوِيَةٌ لِلدِّينِ وَالْجِهَادُ عِزٌّ لِلْإِسْلَامِ
 وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةٌ لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدٌّ عَنِ السُّفْهَاءِ
 وَصِلَةٌ لِلرِّعَامِ سِمَاءٌ لِلْعَدُوِّ وَالْقَضَاءُ حَقٌّ لِلذَّمَا وَأَقَامَةٌ لِلْعُدُودِ
 وَأَعْظَمُ مَا لِلْحَاكِمِ وَتَرْكُ شَيْءٍ أَحْمَرُ خَصْفًا لِلْعَقْلِ وَتَعَانُهُ السَّرْفَةُ
 اجْتَابًا لِلْعَقَّةِ وَتَرْكُ الزَّانِخِصِينَ لِلنَّسَبِ وَرُكُوكُ الْوَأَطَةِ نَكْرًا لِلنَّسْلِ
 وَالسَّهَادَةُ اسْتِظْهَارٌ عَلَى الْجَاهِدِ وَتَرْكُ الْكَيْدِ تَشْرِيعًا لِلضَّدِيقِ
 وَالسَّلَامُ أَمَانٌ لِلْحَاوِبِ وَالْأَمَانَةُ رِطَابٌ لِلأُمَّةِ وَالطَّاعَةُ تَعْظِيمٌ لِلأَمَانَةِ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْأَمَامُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ الرَضِيِّ بِعَدَاوَةِ مُرْتَضَى عَلَى أَهْلِ عِرَاقٍ
 بَرُوَيْعَتِ كَرْدِ وَفُومِ تَامِ خُودِ مُطَبَعِ مَعَاوِيَةَ بُوْدُدِ عَشْرِ زِيْرِ مَضَانَ
 سَنَةِ اَرْبَعِينَ بِخِلَافَتِ نِسْتِ مِيَارِ اَوْ مَعُوِيَةَ شَارِعِ بُوْدُ اَهْتِكَ يَكْرِيكَ
 كَرْدِنْدِ حَسَنِ صَاحِبِ نَدِيرِ بُوْدُ دَا سَتِ كِه بَرْدَوْلَتِ مَنزِلِ اَعْتِمَادِ
 نَبَا شُدُ وِبَرِ مَتَابَعَتِ اَهْلِ عِرَاقِ وَوُفُوقِ نَدَا شَتِ دَرِ اَشَايِ اَبْرِي مَحْتِ اَبْرِي اَعْبِدِ
 تَقْبَلِي اَنْدِي شَهْ كَرْدِي كِه اَوْ رَا بِي كَرْدِ وَ مَعُوِيَةَ شِيَارِ دَا مِيْرِ اَلْمُؤْمِنِينَ حَسَنِ
 اَرْغَايَتِ عَقْلِ بِي شَرِ اَنْدِي شِي كَرْدِ وَ اَمَعُوِيَةَ دَرِ مَلِكِ رَدِ اَرْ كِه مَعُوِيَةَ حَكْمَتِ
 كُنْدِ وَ حَسَنِ اَهْلِ بَيْتِ مَدَسِدِ وَ دَرِ حَوَاسِتِهِ بَيْتِ الْمَالِ عِرَاقِ وَ اَلْحَجَّ
 مَوْجُودِ سَتَا وِرَا بُوْدُ وِيَارِ بَكْرِ وِفَارِشِ رُوْمِ سَلِمِ اَسَدِ وَاَعْنَتِ عَلِيٍّ رَفِيعِ
 كُنْدِ مَعُوِيَةَ بِخِلَافِ اَعْنَتِ اِنْ شَرَطِهَا قَبُولِ كَرْدِ وَ قَرَارِ كَرْدِ كِه هَزِ جَا
 كِه جِسْرِ حَاضِرِ بُوْدِ لَعْنَتِ بَرِ عَلِيٍّ نَكُنْدِ حَسَنِ رُوَيْعِيَّتِ كَرْدِ حَسَنِ سَوْلِ

نیک کرد حسن الزام او نمود تا بعت کرد اما اهل شیعہ بدین قائل
 نیستند حسن و حسین برفتند و معاویه را بدیدند در ربيع الاول سنه
 احدى و اربعه خلافت بدو بازگذاشتند درین وقت سی سال بود که رسول
 در پرده بود و صورت معنی جدیدی که در باب مدت خلافت فرموده بود
 ظاهر شد و بعد از نیم ملک بود عمر و عاص معاویه را گفت حسین را
 بر منبر فرست تا بعد از سناش خداوند درود بخواند و درود خود را از عزت خود و خلافت
 تو پیاگاهانند از حسن بن علی ان التماس کرد حسن بسد منبر رفت و بعد
 از سناش خداوند درود بر مصطفی علیه الصلوٰة والسلام گفت ایها الناس ان
 احمق الحق المحمور وان تکبیر الکبیر التقوی وان هذا الامر الذی نثارنا عننا
 فیه انا و معاویة بن ابی سفیان اما انه کان حق الذی کان منی فترکت
 له او کان حقی فترکت عنه طلب الصلاح المسلمین وانی قد امرت علی معاویة
 بکم عهدا لله و میثاقه ان بعدل بینکم و یوفی علیکم و لا یأخذ بکم
 احدا باخیه و لا یرد ولا یشکک ان فیه الخرب و زوی معاویة کرد که نه
 خیر است معاویه گفت بی حسرت گفت ما ادری لعله فتنه لکم و شاع
 الاحبز قل رب احکم بالقرآن و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون این
 حال بر معاویه عظیم سخت آمد و عمر و عاص را گفت که ما را کاری سبزی ما
 که هیچ در خور نیست و این حال در شهر کوفه بود و حسن و حسین و اهل بیت
 مدینه رفتند معاویه همچنان این بود تا نزد ان سمارا و بنو یابی
 حد بن اشعث را بفرست و وعده داد زین را که در جباله خود آورد

رفه

ما من

حسین

حسن را در رابع صفر سنه تسع و اربعین زهد داد و بدان در گذشت
 خواستند که او را پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام دفن کنند عائشه
 که مالک آن زمین بود اجازت نداد او را در کورستان بقیع دفن کردند پیش
 مادرش فاطمه و زن حسن بامید مواعید پیش معاویه رفت معاویه از او
 انتقام کشید و گفت تو جناز شوهری را قدر ندانی بخیر نیز نشانی
 ولادت حسن منصف رمضان سنه ثلث هجری بود مدت جهل
 و پنج سال و چهار ماه و نوزده روز مدت خلافتش شش ماه بعد از پدر
 هشت سال و چهار ماه و با نژده تورامام بودند آن ایام پشت و حج
 کرده بود پیشتر پادشاه جنانک جنیدنها در بیتن بردندی و او را
 چهارده کس بود قاسم و عبدالله و حسین الاثرم و حسن المثنی و زید
 و عقیل و عییدالله و عبد الجمر و احمد و اسمعیل و عمر و فضل و ابونکر و
 طلحه و دختر او ام عبدالله مادر محمد باقر بود و برادرش عبدالله بن علی
 زین العابدین امیر المؤمنین حسن بشکل مانند بود بر رسول صلی الله علیه
 و سلم گویند سعد بن علفتمه جهت امیر المؤمنین حسن مدحی
 گفته بود و او صله فراموش کرد سعد این دو بیت بدو نوشت بمصر
 مَاذَا قَوْلُ إِذَا حُرِفَ وَقِيلَ لِي مَاذَا اسْتَعَدَّتْ مِنَ الْجَوَادِ الْمَفْصَلِ
 أَنْفَلْتُ اعْطَانِي كَذِبًا وَأَنْفَلْتُ مِنَ الْجَوَادِ بِمَا لَهُ لَمْ يَحْمَلْ
 امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه یک خوارقش را با او عطا کرد و این ابیات
 بجواب نوشت اعجلنا فاننا لا نطبل مننا فلا ولوا مهلتنا لم تقلل

بود و ششون

فخذ القليل وكن كان لم تسلك وتكون نخزك كما تالم فعمل
 فصل سوم از باب استومر در ذکر تمامی آنکه معصوم
 رضوان الله تعالى عليهم اجمعين كنه حجة الحق على الخلق بودند ده
 تن مدته اثنان از رابع صفر سنه تسع واربعين تا رمضان سنه اربع و ستين
 و ما بين دويت و با ترة شال و هفت ماه ائمه معصوم اگر چه مخلاط
 نكردند اما چون مستحق ايشان بودند نكردن ازاحوال ايشان شمه برسيل الحقا
 ياد كنيم **الشهيد حسين** **علما رضي** **رضي الله عنه** وهو حامد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم امام سوم است امامت يازده شال و يازده ماه و شش
 روز كرد و كذات او در روز پنجشنبه دو م شعبان سنه اربع هجره قديمه بود
 چون سالتش بتر جهل بد و رسد زني العابد بن سواد شد و چون در عاشر
 محرم سنه احدى و ستر هجرتي بكر بلا فريمان يزيد بن معاويه و سعي عبدالله
 زياد و عمر بن سعد و قاص و شمر بن الجوشن ضبايي و ضربه رواه شهادت يافته
 زني العابد بن جهار ده شاله بود شخص حسين را رضي الله عنه با ريك شهدا ^{كذا}
 و اهل بيت با سر حسين به يزيد بن معاويه فرستادند و او بسخر ابو بردة بر انا ابو
 اشعري ايشان را بان بمدينه فرستاد و سر حسين را بزكر بلا فرستاد و بز قباي
 در عقيلان دفر كردند و بز قباي ^{در} حوران حسين را هفت لسر بود على اكبر
 و على اصغر و هوز بن العابد بن و عبيد الله و عبيد الله بن محمد و جعفر و حسن
 و اينها همه نسل امامت از زين العابدين بماند و دو دختر داشت زينب
 و سكينه مدت عمرش نجاه و شش شال و پنج ماه بود و هفت روز ه

و كذا

السَّجَّادِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ^{بِشْنَه} بْنِ حُسَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رُوِيَ أَنَّ
 نَهْمَ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَأَرْبَعِينَ هِجْرِيًّا مَدِينَهُ مَوْلِدُهَا جِهَانِ مَدِينَةِ
 سِوَيْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَدُوْمَاءَ وَبَيْتِ وَهْفَتِ رُوزِ مَامِ بُوْدِ وَجُوْنِ سَالِسِ بَعْدِ
 نُوْزِهِ رَسِيْدِ لُبُّرِ حَكْمَدِ بَا قَرْمَوْلِدُهَا وَجُوْنِ بَقْرِي سِنِي وَهْفَتِ رَسِيْدِ
 نِيْهِ اِسْحَافِ جَعْفَرِ صَادِقٍ بُوْجُوْدِ اَمْدِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ رُوْزِ سَبْتِ هَفْتِ ذِي الْحِجَّةِ
 سَنَةِ اَرْبَعِ هِجْرِيٍّ مَدِينَهُ دَرَكُدَشْتِ شِيْعَةَ كُوْنِيْدِ بَقْرِي مَانِ وَوَلِيْدِ
 عُبْدِ الْمَلِكِ مَرْوَانِيٍّ اَوْ رَا زَهْرَدِ اَدْنُو كُوْرِسْتَانَ بَقِيْعِ مَدْفُوْنَتِ بُوْقَتِ
 وَفَاتِ اَوْ بَا قَرَسِي سَالَهُ بُوْدِ وَصَادُوْ دُوْ اَنْدَه سَالَهُ اُوْرَا هَشْتِ لُبُّرِ بُوْدِ
 مُحَمَّدِ الْبَا قَرُوْ زِيْدِ الَّذِي قَتَلَهُ بِالْكُوفَةِ وَعَبْدُ اللهِ وَعَبِيْدُ اللهِ وَعَلِيُّ لُقْتَهُ ^{بَطْنِ} اَبِي
 وَحْسَنِ وَحُسَيْنٍ وَعَمْرُوْ بَخِ دَخْتَرِ دَا شْتِ خَدِجَه ام مَوْسَى ام حَسَنِ ام كَلثُوْمِ مَلِيْكَه
 وَبِرَوَاقِي يَارْدَه لُبُّرِ وَنَدِ دُخْتَرِ مَدِيْنَتِ عُمُرِ شَجَاهِلِ وَهَشْتِ ثَمَانٍ وَجِهَانِ مَدِينَةِ
 بُوْدِ اَلْبَا قَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ زَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا اَمَامِ اَنْتِ بَيْتِ
 وَدُوْ ثَمَانٍ وَهْفَتِ مَاءِ وَهَشْتِ رُوزِ مَامِ بُوْدِ رُوْزِ اَدِيْنَه سَنَةِ صَفَرِ
 سَنَةِ خَمْسِ وَشْتِيْنَ مَدِينَهُ مَوْلِدُهَا جُوْنِ سَالِسِ سَنَةِ رَسِيْدِ جَعْفَرِ صَادِقِ
 بُوْجُوْدِ اَمْدِ وَجُوْنِ رُوْزِ وَشَبْتِ يَنْزِدُ مُمْ رَجَبِ سَنَةِ سَبْعِ عَشْرَ مَاءِ دُرِ
 كَدَشْتِ صَادِقِ سِنِي وَجِهَانِ سَالَهُ بُوْدِ اَوْ يَابِه بَقِيْعِ دَفْنِ كَرْدِ سَبْعَةَ
 كُوْنِيْدِ بَقْرِي مَانِ هَشَامِ بْنِ عُبْدِ الْمَلِكِ مَرْوَانِيٍّ مَسُوْمِ شَدِ عُمُرِ شَجَاهِ وَدُوْ
 ثَمَانٍ وَبَخِ مَاءِ وَدُوْ اَنْدَه رُوْزِ بُوْدِ شَشِ بِيْرِ دَا شْتِ جَعْفَرِ صَادِقِ وَعَلِيٍّ
 وَعَبْدِ اللهِ لُقْتَهُ دَقْدَقِ وَاِبْرَهِيْمِ وَاَحْمَدِ وَدُوْ دُخْتَرِ اَمِ سَلَمَةَ زَيْنَبِ ه

وسبعين

بورد مدینه

الصادق جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی المرتضی ششم امام است
 سی و یکال و هشتاد و نام بود در روز دوشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث
 و ثمانین هجری بمدینه متولد شد شصت و پنج سال و چهار ماه و نیم عمر یافت
 انا عمه معصوم همچو عمر خیز نیافت و غیر از مرتضی علی هیچ امام از دوزخ عالم نرسود
 در اول برهمنه را اسمعیل ولی عهد کرده بود و نسبت شرب خمر او را خلع کرده
 بود و بر موی کاظم داد و اسمعیل پیش از جعفر صادق در گذشت و جعفر صادق را او را
 از دوی چهار فرسنگی بمدینه برد و در مردمر بمدینه آورد و بحضور مدناز بگور
 کرد اما اسمعیلیان این مسموم نداشتند و گویند بعد از جعفر صادق اسمعیل امام بود و بیام
 او دعوت کنند و اعتبار رضا قل دارد و جعفر صادق روز دوشنبه پست و دو روز
 سنه تمان و اربعین و ماه مدینه در گذشت و بقیع مدفونت شیعه گویند
 فرمان جعفر بود و او مسموم شد و وقت وفات او موی کاظم پست شاله بود و
 امام را شتر بس بود اسمعیل و موی کاظم و محمد که در او بجز خاندان و بگور شرح مشهور
 و علی و عبدالله و اسحق و هفت دختر کاظم را بر هر موی بن جعفر بن
 محمد بن علی بن حسین بن علی المرتضی ششم امام است اما اسمعیلیان امام هفتم اسمعیل
 را دانند و بدو ختم کنند و بدین سبب ایشانرا اسمعیلیان خوانند موی کاظم سی و چهار
 سال و شش ماه و پست و یک روز امام بود و از امده اشاعه هر چه که را از نماز امامت
 بحدی نبود و فلا دشر روز یکشنبه نهم صفر سنه ثمان و عشر زو مایه بود بمده
 بجاه و پنج سال و پنج روز عمر یافت جو ز شالش بقرب پست و چهار رسید رضا
 بوجود و در روز دینه چهاردهم صفر سنه ثلث و ثمانین و ماه یغداد در گذشت

آمد

رضا چون سوشه مثاله بود او را محمله گنج بغداد دفن کردند و شهید
 او را عمارت عالی کردند شیعه گویند بفرمان هر روز ارشید او را سرب
 در حلق کد اخند او را سی و یک سیر بود پشت و پنج زانام یافت علی رضا
 و ابرهیم و هرون و حسین بشیر از مدفونست و محمد که محمود مدفونست
 و عبدالله که شهید ارجان او مدفونست و اسمعیل و عبیدالله بکریه مابین
 و محمد و احمد که بشیر از مدفونست و عبدالله و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و حمزه
 بسرا این حسین علی بشیر از مدفونست و شهید او هیبتی دارد و عبدالرحمن
 و قائم و جعفر الاصفهانی و زید و محسن که بفرمانان مدفونست و بزاهد
 محسن مشهور و ابوالخیر که بفرمان جرد مدفونست و طاهر و مطهر که بفرمان مدفونست
 و پشت و هشت دختر داشت اما شائزده زانام یافت سستی و فاطمه که بفرمان
 مدفونست و خدیجه و فاطمه کبری و فاطمه صغری و زینب و حلیمه و اسماء
 و محمود و امامه و میمونیه و ام اشعیل و ام کلثوم کبری و ام کلثوم صغری
 و ام عبدالله و ام فیروز و ام قائم الرضا کالی بن موسی بن جعفر بن
 محمد بن علی بن حسین بن علی الرضا هشتم امام است پشت و هفت سال
 و پشت و شش روز امام بود روز شنبه یازدهم ذی قعدة سنه احد
 و ختمش مایه مدینه شوال شد و نجاه و یکسال و دو ماه و پشت و شش روز
 عمر یافت جوز عمرش قریب چهل و چهار سال رسید جواد بوجود آمد
 و جوز در روز و شنبه هفتم شوال سنه ثلث و مابین بطور در گذشت
 جواد هشت مثاله شیعه گویند بفرمان ماموز در انکور زهر کردند و بخورد